

## کمالِ جمالِ اصفهانی

دکتر عطا محمد رادمنش

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد

### چکیده

اصفهان، در حیات پر افتخار خود، چهره‌های برجسته‌ای را در زمینه‌های سیاسی، هنری، علمی، تاریخی، ادبی و ... در دامان پر مهر خود پروراند و به جهان دانش و معرفت پیشکش کرده است؛ این مفاخر هر یک به مثابه کوکبی رخشان بر سپهر علم و خرد اصفهان، بلکه جهان درخشیده‌اند؛ از میان این ستارگان پر فروغ، شاعرانی هستند که تا دور جای گستره زبان و ادب فارسی، چشم گیتی را روشن کرده‌اند؛ از آن جمله "جمال" و "کمال" اصفهانی، دو چکامه پرداز بزرگ می‌باشند که به کمال و جمال اصفهان، این مرکز بزرگ فرهنگی، هنری، ادبی، علمی جهان، افزوده‌اند.

بدین منظور که سخن به درازا نکشد، در این مقال، تنها به ذکر کمال‌الدین اسماعیل و هنر و اندیشه‌اش پرداخته می‌شود؛ او که به دلیل پرداختن به معانی دقیق و باریک و تنوع مضامین تازه و "طرز نو" بر او لقب «خلاق‌المعانی» برنهادند؛ او مثنوی صوفیانه داشته و در واقع صوفی متشرع است؛ دیوان او مشحون از مدح و پند و اندرز و توصیف و ... می‌باشد؛ استیلا و آگاهی او به علوم مختلف از لابه‌لای اشعار و از بافت دیوانش، نیک پیداست؛ کمال در استخدام ردیف‌های دشوار شهره است؛ او در انواع قالب‌های شعری ذوق سرشار و ذهن وقاد خود را نشان داده؛ وی نسبت به دیارش اصفهان، تعلق خاطر دارد تا آنجا که یورش هستی‌سوز مغول، نتوانست او را به نفی بلد وا دارد بلکه مردانه و شجاعانه خون را نثار مام میهن کرده است.

واژه‌های کلیدی: خلاق‌المعانی، شعر، مدح، هنر، صنایع بدیعی، ردیف.

### مقدمه

اصفهان، در گذر تاریخ فرودهایی داشته و رنج‌هایی کشیده؛ ولی صبورانه هر نشیبی را به فراز تبدیل کرده و هر فترت و سکونی را به جنبش و جهش بدل ساخته و سربلندتر از پیش، قد برافراشته است.

این درخت بارور علم و معرفت، در برابر تندبادها نشکست و توانست آزار و اثم خرد و دانش خود را شاداب‌تر و پخته‌تر از گذشته به طالبانش، عرضه نماید.

صفاهان توانست از صافی زمان بگذرد و امروز به پایتخت فرهنگی جهان اسلام رقم بخورد؛ این خطه مروری‌دهای بی‌نظیری را در صدف معارف و گوهران بی‌ندید و دانشی مردان بی‌بدیلی را در دل خاک هنرخیز خود پرورده و نه تنها به مام میهن که به عالم بشریت پیشکش نموده است.

از خیل عظیم این همه دُرر رخشان، دو درّ یتیم را می‌توان نام برد که همواره در طول قرون و اعصار، در تالو بوده و به جمال و کمال اصفهان افزوده‌اند؛ بلکه تا دور جای از گستره زبان پارسی خوش درخشیده و رونق بخشیده‌اند.

جمال‌الدین عبدالرزاق و کمال‌الدین اسماعیل دو چامه‌پرداز بزرگ هستند که بازتاب حضور علمی و ادبی، و باورهای انسانیشان در اشعار پرهیمنه و فاخرشان آشکار است؛ آنان بنای بشکوه آیین و علم و هنر و فرهنگ و ادب پارسی را در برابر یورش نظامی و فرهنگی ایران صیانت کرده‌اند؛ تا آنجا که کمال‌الدین، پس از خلق معانی دقیق و مفاهیم ظریف و به بار نشانیدن اندیشه‌های ناب بشری، با قامتی سرونشان در برابر ترکتازی یاجوجیان<sup>۱</sup> سر خم نکرد و قهرمانانه بر سر شهر و دیار و آرمان خود سر و جان باخت و این رباعی را با خون خود نوشت:

دل خون شد و شرطِ جانگدازی این است      در حضرتِ او کمینه بازی این است  
با این همه هم هیچ نمی‌یازم گفت      شاید که مگر بنده نوازی، این است<sup>۲</sup>

(ب ۱۴۷۵۹-۱۴۷۵۸)

### بحث (متن)

کمال‌الدین اسماعیل از قصیده‌سرایان بزرگ ایران در قرن هفتم هجری (۶۳۵-۵۶۸) و از گویندگان بزرگ سبک عراقی<sup>۳</sup> است؛ او فرزند جمال‌الدین عبدالرزاق، از سخنوران نامی ایران است که ترکیب او در نعت فخر عالم و آدم، پیامبر اکرم (ص) با ابیات آغازین:

”ای از بر سیدره، شاهراحت      وی قبهٔ عرش تکیه گاهت  
ای طاقِ نهمِ رواقِ بالا      بشکسته ز گوشهٔ کلاهت  
هم عقل دویده در رکابت      هم شرع خزیده در پناهت ...“

(جمال‌الدین، ۱۳۶۲، ص)

مشهور است.

کمال نیز پس از حمد حضرت باری به شیوه پدر ترکیب‌بند کم‌نظیری در ده بند سروده که چنین آغاز می‌شود:

وی سلک انبیا به وجود تو نظام	ای جز به احترام، خدایت نبرده نام
بر کام نفس، حکم مناهی تو لگام	در دست عقل، نور مساعی تو چراغ
وز پرچم سیاه تو، یک تار زلف شام	از آتش سنان تو یک شعله نور صبح
در وی زند ز بهر شرف دست اعتصام...	فتراک توست عروۀ وثقی که جبرئیل

(کمال‌الدین، ب ۲۹-۲۶)

اصفهان خواهی این دو شاعر زبانزد است؛ زیرا که در این شهر زیستند و غیرتمندانه در برابر تازش‌های دیگران به دفاع برخاستند.<sup>۴</sup>

البته کمال بسیار از پدر خود بلند آوازه‌تر است و بازپسین شاعر بزرگ اصفهانی روزگاران کهن است ... وی با مردم خوشخو<sup>۵</sup> بود و خود را سرسپردۀ پول پرستی - ویژگی کمیاب ادیبان ایرانی - نکرده بود؛ پدر در بینوایی جان سپرد و پسر به دنباله‌روی از بسیاری ستایشگران، به گوشه‌گیری گرایید و خرقه با شلق‌دار راهبانه به تن کرد (ریپکا، ۱۳۸۲، صص ۳۹۲-۳۹۱).

او یکی از چهار فرزند جمال‌الدین است که در بین آنها، تنها کمال‌الدین اسماعیل نام و شهرت یافته است؛ کمال، برادری کوچکتر از خود داشته که در جوانی در گذشته و برای وی مرثیه‌ای ساخته است:

چگونه در چمن خوشدلی کنم پرواز	که مرغ عیش مرا روزگار پر بیرید
دو شاخ هر دو ز یک اصل رسته بر جای	به تیغ قهر، اجلمان ز یکدگر بیرید
به نوجوانی بیرید شاخ عمرش، مرگ	اگر چه رسم نبودست شاخ تر بیرید

(کمال‌الدین، ۱۳۴۸، ص چهار)

او چهار فرزند داشت که یکی از آنان در جوانی در سفر غرق شد؛ این سوگ خاطر شاعر را بسیار آزرده:

همرهان نازنینم از سفر بازآمدند	بدگمانم تا چرا بی آن پسر بازآمدند
ناگهان در نیمه‌ره طفلی جهان نادیده را	در خطر بگذاشتند و با بطر باز آمدند

(ب ۷۴۱۰ و ۷۴۱۵)

و در سوگسرود دیگر گوید:

نور دودیگان ز لقای تو داشتم	یک سینه پر ز مهر و هوای تو داشتم
من جان و زندگی خود ای جان و زندگی!	گر دوست داشتم، ز برای تو داشتم...

(ب ۷۴۴۸-۷۴۴۷)

کمال الدین، ایلغار جهانسوز مغول را بتامی درک کرد و به چشم خویش قتل عام مردم اصفهان را توسط این قوم وحشی و خونخوار دیده و به زبان دل، این فاجعه را چنین ترسیم کرده:

کس نیست که تا بر وطن خود گرید  
دی بر سر مرده‌ای دو صد شیون بود  
بر حال تباہ مردم بد گرید  
امروز یکی نیست که بر صد گرید<sup>۶</sup>  
(صفا، ۱۳۵۲، ص ۸۷۳)

کمال، مدّاح آل صاعد، ریاست حنفیان و آل خجند ریاست شافعیان است؛ ناگفته نماند که در آن هنگام، اکثر مردم اصفهان حنفی یا شافعی بوده‌اند. او به خاندان پیامبر (ص) ارادت کامل داشته است:

چون محرم رسید و عاشورا  
در پی ماتم حسین علی  
خنده بر لب حرام باید کرد  
گریه از ابر وام باید کرد  
(کمال الدین، ۱۳۴۸، صص شش و هفت)

علاءالدین تکش خوارزمشاه را پس از قتل طغرل سلجوقی و فتح اصفهان، ستایش می‌کند: ای ز رایت ملک و دین در نازش و در پرورش ای شهنشاہ فریدون فر اسکندر منش سلطان جلال الدین منکبرنی<sup>۷</sup>، قهرمان پایداری و جنگ و گریز در برابر مغولان را این چنین می‌ستاید:

بسیط روی زمین گشت آبدان  
جلال دنی و دین منکبرنی آن شاهی  
به یمن سایه چتر خدایگان جهان ...  
که ایزدش بسزا کرد بر جهان سلطان  
(همان، صص یازده و دوازده)

وی از ممدوحان اتابک سعدبن زندگی نیز هست و در وصف او، چنین می‌سراید:  
مملکت را ز نوی داد شکوهی دیگر  
وارث ملک سلیمان، ملک دریا دل  
شاه جمشید صفت، خسرو افریدون فر  
که بگسترده در آفاق جهان عدل عمر  
(همان، ص چهارده)

در ستایش از ابی بکر بن سعد<sup>۸</sup> گوید:  
سایه یزدان، اتابک، آن ملک سیرت که هست  
ذات او مجتمع جمله کمالات بشر  
(همان، ص هفده)

چنانکه گفته شد، او آل صاعد را که در اصفهان منصب قضا داشته و هدایت و قیادت حنفیان را عهده‌دار بوده‌اند، ستایش می‌کند؛ از جمله در مدح رکن الدین صاعد گوید:  
جمشید تخت دولت، خورشید شرع صاعد  
صدری که هست جودش چون فیض عقل شامل  
(همان، ص بیست و نه)

و نیز آل خجند را که رهبری و ریاست شافعیان را عهده‌دار بودند، می‌ستاید؛ در وصف عمادالاسلام خجندی گفته:

جهان سروری و پشت دودمان خجند      که بندگیّ ترا آسمان به جان برخاست  
(همان، ب ۵۱۸۷)

کمال، امیران شبانکار، سپهبدان آل باوند و رجال اصفهان، از جمله معین‌الدین علی بن فضل، عزالدین یحیی، از مفاخر و اکابر شیعه، عمیدالدین فارسی وزیر اتابک سعد و از دانشمندان عصر وی، ضیاءالدین احمد بیابانکی، شهاب‌الدین عزیزان ساوی، مستوفی اصفهان، نورالدین منشی و ... را مدح گفت و با اثیر الدین اومانی، رکن‌الدین دعویدار و امیر عزالدین علی شیران مشاعره داشت. (برای اطلاع بیشتر، ر. ک: دیوان کمال الدین، صص یازده تا شصت و دو)

بسیاری از بزرگان و دانشمندان و شعرای معاصر و بعد از او در آثار خود از وی نام برده‌اند: از آن جمله: خواجه نصیر طوسی در بحث تغییر ردیف کمال از "می‌آمد" به "می‌آید" در "معیارالاشعار"<sup>۹</sup>، عطاملک جوینی در "تاریخ جهانگشای"، شمس قیس رازی، در "المعجم..."، ابوحامد محمد بن ابراهیم در ذیل "سلجوقنامه"، محمدبن بدر جاجرمی در "مونس الاحرار"، حافظ در دیوان خود<sup>۱۰</sup>، فضل‌الله بن روز بهان خنجی در "مهمان نامه بخارا" (برای اطلاع بیشتر، ر. ک: همان، صص هفتاد و شش تا هشتاد و یک).

کمال اسماعیل، از کودکی به کسب کمال پرداخته و علوم مختلف را فرا گرفته است؛ به طوری که در سن نوزده و بیست علاوه بر شاعری، جوانی فاضل و عالم بوده؛ خود گوید:

مراسم از ندب<sup>۱۱</sup> فضل هفده خصل<sup>۱۲</sup>      و هنوز میان نوزده و بیست می‌کنم رفتار  
(ب ۲۱۹۲)

نباید او را تنها شاعر دانست:

مرا به شعر مجردّ مدان از آن که جز این      عروس طبع مرا هست چند گونه جهاز  
(ب ۱۲۵۲)

او به فنون دیگر هنر نیز وقوف دارد؛ هرچند گله‌مند از کم‌ارزشی نقد هنر است:

از فنون هنر نیم خالی      وز فنون جهان کنم اخبار  
(ب ۶۱۵۰)

متاع من هنر و فضل و مهر و اخلاق است      ولی چه سود؟ چو این را دو جو بها نبود  
(ب ۴۰۳۲)

کمال در مسایل شرعی، خود را مایه‌ور می‌داند:

مایه از شرع دارم ار چه مرا      هست در صفّ شاعران بازار<sup>۱۳</sup> ...  
(ب ۶۱۵۱)

در قصیده‌ای خطاب به صاحب شهاب‌الدین عزیزان گوید:

عالم و شاعر و فقیه و ادیب      از تو دارند راتب<sup>۱۴</sup> و ادرار<sup>۱۵</sup>  
من که این هر چهارم از تو چرا      خوف و تهدید دارم و آزار

(ب ۶۱۶۱-۶۱۶۰)

وی به زبان و ادب عرب نیز تسلط دارد؛ «رساله القوس» او به نثر آمیخته به نظم، مؤید این معنی است.

اشتمال و تسلط او بر معارف اسلامی و علوم مختلف و استادی وی در به کار بردن دقایق علوم، حکایت از ممارست و رنج فراوان او در یادگیری دانش‌های زمان او دارد، که به برخی از آنان اشاره می‌شود:

آراستن سخن به کلام وحی و حدیث و تلمیح و اشارات بدان‌ها در دیوان او درخور توجه است:

صورت آدم به لطف و صنع خود بنگاشته      پس به قهر «اهبطوا»<sup>۱۶</sup> در خاکدان انداخته

(ب ۲۰)

ما خود که ایم تا به ثنای تو دم زنییم      در معرض «لعمرك»<sup>۱۷</sup> و «لولاک»<sup>۱۸</sup> و «الضحی»<sup>۱۹</sup>؟

(ب ۱۰۵)

مصطفی گفت که «لا احصی»<sup>۲۰</sup> و آنکه چو منی      از سر جهل ستایشگر رحمان گردد

(ب ۲۰۰)

در کاربرد اصطلاحات نجومی فرماید:

به حلّ عقده رأس<sup>۲۱</sup> و دنب<sup>۲۲</sup> گر آری روی      به دست فکر تو آسان شده هم اکنون باد  
ز شوق آن که نهد بوسه بر سُم اسبیت      ز انهنّا الفِ خطِ استواء، نون باد

(ب ۹۶۶۵-۹۶۶۴)

در دانش پزشکی چنین افاضه می‌کند:

سیه‌ی زبان و گونه زرد      گر چه هر دو علامت صفراست  
بند بر پای و جنبش بسیار      می‌نماید که علتش سوداست

(ب ۶۰۶۹-۶۰۶۷)

\* نیز ر.ک: قطعه ۲۹ بیتی طیبیانه، صص ۳۵۷-۳۵۶.

و در علم ریاضی گوید:

صربیر کلک تو چون ارغنون نواز شود      ز شوق گردد جذر اصم<sup>۲۳</sup>، به طبع سمیع

(ب ۵۹۷۷)

کمال‌الدین را به جهت خلق مفاهیم عالی و نغز «خلاق المعانی» لقب داده‌اند؛ زیرا «در سخن او معانی دقیقه مضمّر است که بعد از چند نوبت - که مطالعه رود - ظاهر می‌شود (دولت‌شاه، ۱۳۶۶، صص ۱۱۴-۱۱۳). کمتر بیتی را در دیوان او می‌توان یافت که از زیور مضمون نو خالی باشد؛

چنانکه خود مدعی است:

منم که تیرِ فلک نکته‌های سر تیزم  
به سان پیکان بر سر نهد به صد اعزاز  
اگر نبوت اهل سخن کنم دعوی  
مرا معانی باریک بس بود اعجاز  
(ب ۴۵۱۳-۴۵۱۴)

کمال را " ... در عجم "امرؤ القیس" عرب می‌دانند، آن قدر معانی جدید و بلند که در کتاب او یافته می‌شود، عَشْرِي از اعشارِ آن در دواوین دیگر نخواهد بود. " (تذکره خلاصه الافکار، به نقل از دیوان کمال‌الدین، ص شصت و هفت).

او به پایه و مایه ادبی خود آگاه بوده، چنانکه گفته است:

فروغ معنی از الفاظ جزل من تابان  
چو نور دست کلیم است از معارج طور  
(ب ۶۴۶۳)

وی به استادی و مهارت در آوردن معانی دقیق شهرت وافر دارد و اعتقاد ناقدان سخن بدو تا حدی بود که او را بر پدرش ترجیح نهاده‌اند؛ او علاوه بر باریک‌اندیشی و دقت در خلق معانی در التزامات دشوار و تقید به آوردن ردیف‌های مشکل<sup>۲۴</sup> نیز شهرت دارد، چنانکه بعضی از قصاید او را که به این التزامات و قیود سروده شده، بعد از وی جواب نتوانستند گفت (صفا، ۱۳۵۲، صص ۸۷۳-۸۷۴).

قصاید غرایی که وی در آغاز جوانی سروده، موجب شده است که گروهی درباره وی تردید کنند و ناچار وی را مکرر با ردیف‌های دشواری چون «اسب»، «انگور» و ... آزموده‌اند و کمال اسماعیل برای اقناع آنان، قصیده‌ای در مرثیه پدر خود ساخته و در آن از زبان وی پیام‌هایی برای یارانش آورده است (کمال اسماعیل، ۱۳۴۸، ص شصت و پنج و شصت و هفت).

او در این قصیده، ضمن تفاخر، از بد اختری خویش می‌نالد:

با نفس مطمئنه در این خاک روز و شب  
بیدار خفته منتظر صبح محشرم  
(ب ۲۲۴۸)

بر ساق عرش، نظم کند دستِ جبرئیل  
هر دُر که من ز حقه خاطر بر آورم  
(ب ۲۲۷۸)

شعرم نکوست، لیک منم عیبِ شعر خویش  
آری طریق چیست؟ بد افتاد اخترم  
(ب ۲۲۸۹)

ردیف‌های کمال، متنوع و اقسام کلمه را دربر دارد؛ به اختصار به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

### ردیف اسمی:

گشاده در مه مهر، از رخان نقاب انگور  
نموده عقد پر از لؤلؤ خوشاب انگور  
(ب ۱۵۱۷۷)

**ردیف‌های فعلی:** (ماضی، مضارع، امر، نهی، وجه مصدری، صیغه دعا)

**ماضی مطلق:**

این خرمی نگر که مرا ناگهان رسید  
وین مملکت نگر که به من رایگان رسید  
(ب ۱۱۳۲)

**ماضی نقلی:**

تا دل اندر مهر دلبر بسته ام  
در به روی خوشدلی، در بسته‌ام  
(ب ۱۲۴۲۵)

**ماضی استمراری:**

سپیده دم که نسیم بهار می‌آمد  
نگاه کردم و دیدم که یار می‌آمد  
(ب ۳۶۵۹)

**مضارع اخباری:**

مساعی تو در ابطال عمر فرسایی  
خلاف قاعده روزگار می‌آید  
(ب ۳۸۸۸)

**مضارع التزامی:**

مرا سخن چو به یاد تو بر زبان آید  
به طعم آب حیات و به ذوق جان آید  
(ب ۱۰۸۸۳)

**مضارع اخباری مؤکد (التزامی به جای اخباری):**

دمی از دل من جهانی بسوزد  
تقی از دمم خان و مانی بسوزد  
(ب ۱۴۹۱۷)

**وجه مصدری (اشتمالی):**

هر لحظه دل اندر هوسی نتوان بست  
دل در هوسی هر نفسی نتوان بست  
(ب ۱۴۶۲۶)

**وجه مصدری (غیر اشتمالی):**

از کار آخرت آن را خبر تواند بود  
که زنده بر پل مرگ گذر تواند بود  
(ب ۳۷۶)

**مستقبل:**

بیداد جهان به سر نخواهد آمد  
و اندوه تو کارگر نخواهد آمد  
(ب ۱۴۱۶۴)

**امر:**

چه داری ای دل؟ از این منزل ستم برخیز  
چو شیرمردان از زیر بار غم برخیز  
(ب ۴۴۲)

**نهی:**

مخور ای دل! غم بسیار مخور  
ور خوری جز غم دلدار مخور  
(ب ۱۱۶۴۷)



**دعایی (صیغه دعا):**

همیشه تا زمین و آسمان باد شکوه پادشاه کامران باد  
(ب ۹۶۴)

**ضمیر شخصی:**

ای یادِ غمت مونس تنهایی من وی خاکِ درت، سرمه بینایی من  
(ب ۱۴۶۶۶)

**ضمیر مبهم:**

ماییم به دستِ دل، گرفتار همه تسبیح گسسته، بسته زَنار همه  
(ب ۱۴۱۰۲)

**صفت:**

زهی به نور جمال تو، چشم جان، روشن زماه چهره تو، عذر عاشقان، روشن  
(ب ۱۴۹۱۷)

**حرف:**

هر کو بشناخت مستی و پستی را بفروخت به یک جرعه می هستی را  
(ب ۱۴۱۵۹)

**قید:**

کارم همه ناله و خروش است، امشب نه صبر پدید است و نه هوش است، امشب  
(ب ۱۴۵۰۳)

**ردیف جمله‌ای:**

گل خو است که چون رخس نکو باشد و نیست چون دلبر من به رنگ و بو، باشد و نیست  
(ب ۲۴۲۱۰)

**شبه جمله:**

زهی یار من نیست همتاش والله گرش دوست دارم بود جاش والله  
(ب ۱۴۹۰۵)

کمال‌الدین در بیشتر قالب‌های شعری، قصیده، قطعه<sup>۲۵</sup>، ترکیب بند، غزل، رباعی و مثنوی، در مضامین مختلف ستایش، توصیف، اندرز، رثا، هجو، هزل و ... ذوق سرشار خود را آزموده و آشکار ساخته است.

او خود را برترین شاعر زمان می‌داند که معانی نورانی از لفظ متین‌اش تجلی می‌کند:  
زهی قصیده که معنی آن ز لفظِ متین به سان نور تجلی است در گه سینا  
به گوش صخره صمّاش گر فرو خوانم ز ذوق، چاک زند، کوه صدره<sup>۲۶</sup> خارا  
(ب ۳۴۳۸-۳۴۳۹)

او در وصف تواناست؛ آنچه که در توصیف نرگس، اسب، آفتاب، کشتی، قصر، پیری و ... سروده دال بر استادی اوست.

کمال در آوردن صنایع لفظی و معنوی بدیع، برای آرایش کلام، نیرومند و نادره گو و نغزگفتار است؛ برای مزید فایده، بعضی از ابیات متضمن آرایه‌های ادبی، آورده می‌شود:

**ترصیع:**

آنجا که قدر تست فلک را مدار نیست  
و آنجا که قهر تست زمین را قرار نیست  
(ب ۹۳)

**تصدیر<sup>۳۷</sup>:**

مخور ای دل! غم بسیار مخور  
ور خوری جز غم دلدار مخور  
(ب ۱۱۶۴۶)

**تضمین:**

تواضعی است ترا، لا اله الا الله  
در این بلندی رتبت که کس ندید چنان  
(ب ۱۲۹۸)

**تضمین المزدوج:**

بر شمایل خلق و کفایت رایت  
کدام فصل ربیع و چه جای فضل ربیع  
(ب ۵۹۷۵)

**تکرار:**

برداشت دست جود تو اسم سؤال زر  
بنهاد جود دست تو رسم زوال زر  
(ب ۲۹۷۷)

**جناس:**

ز جود عام تو در صحن بوستان، نرگس  
ز زر رسته به سر بر، همی نهد افسر  
(ب ۲۳۱۱)

**ردّ القافیه:**

مرا که زهـره نباشد در رخت نگر  
به چشم من نرسد گردت ار بسی کوشم  
بیا بگو که ز وصل تو بر چگونه خورم  
به گرد تو نرسد چشمم ار بسی نگر  
(ب ۱۱۸۳۱-۱۱۸۳۲)

**موازنه:**

ز عکس خاطر تو تیغ آفتاب صقیل  
ز تاب سطوت تو دور روزگار سریع  
(ب ۵۹۷۵)

**واج آرایی:**

تا شد شکسته پسته‌ات از شکر سخن  
آمد بسی شکست از آن پسته بر شکر  
(ب ۲۹۶۶)

**اعداد:**

معمار دین و دولت، عدل ستم نوردت  
میسار ملک و ملت تیغ گهر نگارت  
(ب ۱۱۱۹)

**اغراق:**

گر خیال تیغ او بر مغزِ فطرت بگذرد

بگسلد از یکدگر پیوند ارواح و صور  
(ب ۸۲۶)

**اقتباس:**

ای تیر دیده‌دوز تو از کیش "مارمیت"

وی سنجق سپاه تو خیل "مُسومین"<sup>۳۹</sup>  
(ب ۶۳)

**التفات:**

مه رویِ من بخواست به عزم شکار اسب

خیز ای غلام گفت، به زین اندر آر اسب  
(ب ۱۴۸۲۴)

**تشخیص:**

باد صبا بیست میان نصرت تُرا

دیدی چراغ را که دهد باد، یاوری؟  
(ب ۴۹)

**تضاد:**

از بیم آب روی تو در صفِ رستخیز

آتش نمود پشت و گرفته راهِ گریز  
(ب ۵۹)

**تلمیح:**

روح‌الله ار ز آستی مریم آمدست

صد مریم است روح ترا اندر آستین  
(ب ۶۱)

**تنسیق الصفات:**

قطب‌گردون ظفر، شاهنشهِ سلغرنسب

وارث تخت سلیمان، خسرو جمشید فر  
(ب ۸۲۰)

**حشو:**

قطره ای آب - که از مردمِ چشمت بچکد -

قره‌العین تو در روضهٔ رضوان گردد  
(ب ۱۷۱)

**سؤال و جواب:**

گفتم دل من دارد و می‌خواهم ازو باز

گفتا اگر او دارد، گودار، چه باشد؟  
(ب ۱۲۰۵۸)

**طباق سلب و ایجاب:**

پشت من بشکن و پیمان مشکن

خون من می‌خور و زنه‌ار مخور  
(ب ۱۱۶۵۲)

**لف و نشر:**

به لطف و عنف تویی خصم بند و قلعه‌گشای

به کلک و تیغ تویی تاجبخش و ملک ستان  
(ب ۱۲۹۴)

**مراعات نظیر:**

خاک درت ز کیمیا، هست عزیزتر که چون در رخ و چشم مالمش، جمله زر و گهر شود  
(ب ۱۱۶۲۰)

**استعاره:**

حسود بر طبق عرضم آن عراضه<sup>۳۰</sup> نهاد که شاخ خاطر آن جنس میوه نارد بار  
(ب ۲۰۳۲)

**تشبیه:**

گرز، خایسک<sup>۳۱</sup> شود، تارک گردان، سندان دشتِ نورد بود کارگه آهنگر  
(ب ۷۱۸)

**کنایه:**

از دست بخشش تو، زر اندر جوال شد رفت آن که رفت هر کسی اندر جوال زر  
(ب ۲۹۷۸)

**مجاز:**

جهان پناها! از فر دولتت امروز دهان عافیة باز است و چشم فتنه فراز  
(ب ۱۲۲۵)

بخش زیادی از قصاید و قطعات کمال به موعظه و زهد و پرهیز از دنیا و مال اندوزی اختصاص دارد؛ او دنیا را به مار و دنیا دوست را به مارگیر مانند می‌کند که سرانجام مار زهر خود را به مارگیر می‌چشاند:

مار است مال دنیا، به دنبال او مرو دانی که چیست عاقبت کار مارگیر؟  
(ب ۴۸۱)

و آدمی را از تکاثر و گردکردن ثروت باز می‌دارد:

جان خرج کنی که فزون گرددت درم چون مال وارث است، تو خود صد هزارگیر  
(ب ۴۷۷)

او دنیا را سرای گذر می‌داند نه دار اقامت:

جای مقام نیست جهان، دل بر او منه خود را مسافری کن و این رهگذار گیر  
(ب ۴۷۵)

وی مشی صوفیانه داشته و در طریقهٔ تصوّف از شهاب الدّین سهروردی<sup>۳۲</sup> عارف نامی قرن هفتم، پیروی می‌کرده و در واقع صوفی متشرّع بوده است؛ در مدح سهروردی در قصیدهٔ هفتاد و هفت بیتی خود گوید:

از این بزرگان، امروز یکی است که مثل آن نه همانا به بحر و بر یابی  
شهاب دین عمر سهروردی آن رهرو که از مسالک او دیو بر حذر یابی...  
(ب ۵۸۱-۵۸۰)

سعادت ابدی بر سرت نثار کنند اگر قبولی از آن صدرِ نامور یابی

(ب ۶۰۱)

اگر چه این دو بزرگوار یکدیگر را ندیده‌اند، اما میانشان مکاتبه برقرار بوده است؛ کمال مدایح خود را به حضور سهروردی می‌فرستاده و سهروردی هم نامه‌ای عارفانه<sup>۳۳</sup> به کمال نوشته است. سال‌های آخر حیات کمال‌الدین اسماعیل، با قتل عام اصفهان و تسخیر آن توسط مغولان مقارن بوده است.

مورخ و شاعر بزرگ معتزلی بغداد، عزالدین عبدالحمیدبن ابی‌الحدید، شارح نهج البلاغه می‌نویسد: "مغول بر جمیع بلاد ایران دست یافتند مگر بر اصفهان. در سال ۶۲۷ هـ. ق چند بار به آن شهر حمله بردند؛ مردم شهر به دفاع برخاستند و بین طرفین جنگی عظیم شد ولی مغول به قصد خود نایل نیامدند؛ تا آن که در سال ۶۳۳ هـ. ق میان حنفیه و شافعیه شهر، کار عصیّت مذهبی بالا گرفت و جماعتی از اصحاب شافعی پیش‌دسته‌ای از تاتار - که در مجاورت اصفهان بودند - رفتند و به ایشان پیشنهاد کردند که به اصفهان بیایند تا شهر را تسلیم سپاهیان تاتار کنند ... ایشان در آن سال اصفهان را حصار گرفتند و شافعیه و حنفیه در همان موقع که مغول شهر را محاصره داشتند در داخل به جان یکدیگر افتادند و جمعی کثیر از طرفین به خاک هلاک افتادند. عاقبت شافعیه دروازه‌های شهر را بر مغول گشودند به این امید که تاتار لوعده، حنفیه را قتل عام کند و از سر خون شافعیه درگذرند. ولی مغول در ورود به اصفهان قتل عام را از شافعیه ابتدا کردند و پس از کشتار ایشان به حنفیه پرداختند و سایرین را نیز از دم تیغ بی‌دریغ گذراندند. زنان را به اسیری گرفتند و شکم آبستان را شکافتند، اموال را به غارت بردند، سپس شهر را آتش زدند و اصفهان به تلی از خاکستر مبدل گردید". (کمال‌الدین اسماعیل، ۱۳۴۸، ص هشتادونه تا نود).

کمال‌الدین پس از قتل عام اصفهان هنوز حیات داشته؛ گویا روایتی را که صاحب "تذکره دولتشاه" درباره چگونگی قتل او آورده است، صحیح باشد:

"چون لشکر مغول برسد، کمال در خرقة صوفیه و فقرا در آمده بود و در بیرون شهر زاویه‌ای اختیار کرده؛ آن مردم او را احترام می‌نمودند و اهل شهر و محلات، رُخوت و اموال خود را در زاویه او پنهان کردند و آن جمله، در چاهی بود، در میان سرای او؛ یک نوبت مغول بچه‌ای کمان در دست به زاویه او در آمد و سنگی بر مرغکی انداخت زهگیر او از دست بیفتاد و غلتان به چاه افتاد؛ به طلب زهگیر، سر چاه بگشادند و آن اموال را بیافتند و کمال را مطالبه اموال دیگر می‌کردند تا بنمایند؛ تا در شکنجه و عقوبت هلاک شد و در وقت مردن به خون خود این رباعی تحریر کرد:

دل خون شد و شرط جانگدازی این است در حضرت او کمینه بازی این است

با این همه هم هیچ نمی یارم گفت شاید که مگر بنده نوازی این است“  
(دولت‌شاه، ۱۳۶۶، صص ۱۱۶-۱۱۵)

### نتیجه

اصفهان، به عنوان یکی از پایگاه‌های فرهنگی و هنری جهان، نامداران زیادی را در دامان خود پرورانده و به ساحت علم و ادب ایران، بلکه جهان پیشکش کرده است. یکی از این نام‌آوران، کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی، شاعر بزرگ ایران در قرن هفتم هـ. ق است؛ او - که در تاریخ ادب فارسی از لحاظ حدت ذهن و آفرینش مضامین و مفاهیم بلند، به “خلاق المعانی” شهرت دارد - به گفته برخی از صاحب نظران و نقادان از پدر خود جمال‌الدین پیشی گرفته است. وی در به کارگیری آرایه‌های ادبی استاد و با رویکرد به ردیف‌های دشوار و حتی نو آوری و هنجارشکنی در آن شهره است. این پژوهش به منظور شناساندن و پاسداشت مفاخر اصفهان - آنان که “جمال” و “کمال” صفاها را رقم زده‌اند - سامان یافته و عرضه شده است.

### یادداشت‌ها

۱. یاجوجیان، منظور مغولانند؛ سعدی، در ستایش از ابوبکر بن سعد، در برخورد خردمندانه با مغولان گوید:  
تو را سدّ یاجوج کفر از زر است نه رویین چو دیوار اسکندر است  
(بوستان، ب ۱۵۶)
- توضیح: در آیه‌های ۹۳ و ۹۴ سوره کهف، از یاجوج و ماجوج به عنوان مردمی مفسد یاد شده که ذوالقرنین (بنابه مشهور اسکندر) در برابر آنها سدّی آهنین ساخت.
۲. دیوان، ص ۹۶۳، رباعی ۸۳۵، با عنوان “وَقَالَ أَيْضاً فِي حَالِهِ قَتْلَهُ”.
۳. با روی کار آمدن سلجوقیان، اوضاع را برای تغییر سبک مناسب کرده بود و دو جریان شعری سبک بنیابین و آذربایجانی، از سبک خراسانی فاصله گرفته بودند و به سوی سبک عراقی می‌رفتند؛ حمله مغولان و دگرگونی کامل اوضاع اجتماعی، یکسره سبک خراسانی را محو کرد و سبک عراقی رواج یافت ... وجه تسمیه آن، این است که بعد از مغول، کانون‌های فرهنگی از خراسان، به عراق، منتقل شد (شمیسا، ۱۳۷۴، صص ۱۹۳-۱۹۲).
- منظور از عراق، عراق عجم است که همدان، اصفهان، ملایر، گلپایگان و اراک (و گاه کرمانشاه و بروجرد) را شامل می‌شود (برهان، ۱۳۶۲، حاشیه ص ۱۳۷۰).
۴. مشهور است که مجیر بیلقانی، شاعر قرن ششم و شاگرد خاقانی، مردم اصفهان را این چنین هجو گفت:  
گفتم ز صفاهان مدد جان خیزد لعلی است مروّت که از آن کان خیزد  
کی دانستم کاهل صفاهان کورند با این همه سرمه کز صفاهان خیزد  
(صفا، ۱۳۵۲، ص ۷۲۲)

جمال‌الدین بعد از مهاجرات شعرای اصفهان و مجیر بیلقانی، در قصیده ای غرأ، ضمن تفاخر، خاقانی را به باد انتقاد می‌گیرد و می‌گوید:

کیست که پیغام من به شهر شروان برد  
یک سخن از من بدان مرد سخندان برد  
گوید خاقانیا! این همه ناموس چیست؟  
نه هر که دو بیت گفت، لقب ز خاقان برد...  
(جمال‌الدین، ۱۳۶۲، ص ۸۵)

خطاب به مجیر بیلقانی گوید:

هجو می‌گویی ای مجیرک! هان!  
تا ترا زین هجاها به جان چه رسد  
در صفهان زبان نهادی، باش،  
تا سرت را از این زبان چه رسد...  
(همان، ص هـ)

خاقانی در قصیده‌ای فاخر، ضمن تحسین اصفهان و دفاع از خود، هجویه را از مجیر می‌داند و نام او را به قلب، یعنی "رجیم" می‌آورد و می‌گوید:

نکھت خوراست یا هوای صفهان  
جبهت جوزاست یا لقای صفهان...  
چاه صفهان را مدان نشیمن دجال  
مهبط مهدی شمر، فینای صفهان...  
دیو رجیم آن که بود دزد بیانم،  
گر دم طغیان زد ز هجای صفهان،  
او به قیامت، سپید روی بر نخیزد  
زان که سیه بست بر قفای صفهان  
(خاقانی، ۱۳۵۷، ص ۳۵۴-۳۵۳)

البته گاه هم اینان، گله و شکایت از شهر و شهروندان سپاهانی خود نیز داشته‌اند:

چند گویی مرا که مذموم است  
هر که او دم زاذ بوم کند  
آن که از اصفهان بود محروم،  
می‌تواند که دم روم کند؟  
(جمال‌الدین، ۱۳۶۲، ص ۴۰۹)

۵. او توانگر و کریم بود؛ ولی بر اثر مشاهده بدمعاملگی برخی از برخورداران احسان خویش برآشفته و مردم اصفهان را در شعری با این ابیات نفرین گفت و گویی که تحقق آرزویش دیری نپایید:

ای خداوند هفت سیاره  
کافری را فرست خونخواره  
تا دردشت را چو دشت کند  
جوی خون راند او ز جوباره  
عدد مردمان بیفزایید  
هر یکی را کند به صد پاره  
(براون، ۲۵۳۷، صص ۲۲۳-۲۲۲). (نیز ر.ک: دیوان کمال‌الدین اسمعیل، ب ۱۱۵۶۴-۱۱۵۶۲).

توضیح: "دردشت" و "جوباره" نام دو محله اصفهان است.

۶. در دیوان کمال‌الدین، ص نود، این رباعی چنین آمده:

کو دیده که تا بر وطن خود گرید  
بر حال دل و واقعه بد گرید؟  
دی بر سر یک مرده دو صد گریان بود  
امروز یکی نیست که بر صد گرید  
(در خصوص ضبط و معنی کلمه منکبرنی یا مینکبرنی، ر.ک: عطاملک جوینی، ۱۳۶۷، صص ۲۹۲-۲۸۴ و زیدری نسوی، ۱۳۶۵، صص ۲۹۴-۲۹۳)

۸. او ممدوح استاد سخن سعدی است که بوستان (سعدی نامه) به نام او پرداخته شده است:

که سعدی که گوی بلاغت ربود  
در ایام بوبکر بن سعد بود  
سزد گر به دورش بنازم چنان  
که سید به دوران نوشیروان  
(بوستان، ب ۱۳۲-۱۳۱)

توضیح: مضمون بیت، اشاره دارد به این روایت، وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ: در زمان پادشاه دادگر (انوشیروان) زاده شدم؛ این حدیث که در دیباچه کلیله و دمنه از ابوالعالی نصرالله منشی (چاپ مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۹) هم آمده، محل تأمل واقع شده است (همان، ص ۲۲۱).

۹. «... مثال تغییر ردیف به طریق بدعت آن است که کمال اصفهانی در این روزگار در قصیده‌ای که بعضی را ردیف "می‌آمد" کرده است و بعضی را "می‌آید" آورده است و مطلع قصیده، این است:  
سپیده دم که نسیم بهار می‌آمد نگاه کردم و دیدم که یار می‌آمد

(ب ۳۶۵۹)

و در موضع تغییر بر این گونه گفته است:

ز بهر فال ز ماضی شدم به مستقبل که این ایام چنین خوشگوار می‌آمد  
زهی رسیده به جایی که پیش خاطر تو همه نهران سپهر، آشکار می‌آید

(ب ۳۶۸۷ - ۳۶۸)

و انواع بدعت محدود نبود، چه تعلق آن به تصرف طبعها منوط باشد (خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۹، صص ۱۵۱-۱۵۰).

۱۰. خواجه حافظ در غزلی به مطلع:

”جوزا سحر نهاد حمایل برابرم یعنی غلام شاهم و سوگند می‌خورم“  
ضمن یادکرد از ”کمال‌الدین“ بی‌تی از او را تضمین می‌کند:

ور باورت نمی‌کند از بنده این حدیث از گفته ”کمال“ دلیلی بیاورم  
”گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر آن مهر بر که افکنم، آن دل کجا برم؟“

(حافظ، ۱۳۲۰، صص ۲۲۵ - ۲۲۴)

البته اصل این بیت با ردیف ”کنم“ - که در کلیله هم آمده - از مسعود سعد سلمان است (ر.ک: دیوان کمال الدین اسمعیل، صص هفتاد و نه هشتاد).

۱۱. نَدَب: داو کشیدن بر هفت باشد در بازی نرد و آن را به عربی عذرا خوانند (برهان).

۱۲. خَصْل: به معنی ندب است که داو بر هفت باشد و شرط و پیمان در تیراندازی و گرویندی (همان).

۱۳. اشاره دارد به زرگری پیشگی خاندان کمال:

نیست پوشیده که در عهدِ صدورِ ماضی رخت زی مدرسه آورد ز دکان، پدرم

(ب ۳۱۱۹)

جمال‌الدین گوید:

تا چو من باشند ابر و باد دایم در دو فصل در ربیع این نقشبندی، در خزان آن زرگری

(دیوان، ص ۳۳۵) نیز ر.ک: ریپکا، ۱۳۸۲، ص ۳۹۰.

۱۴. راتب: وظیفه، مستمری (دهخدا).

۱۵. ادرار: وظیفه، راتب (غیاث).

۱۶. اشاره به آیه «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا...» (بقره، ۳۸)، در راندن آدم و حوا از بهشت، و یا «قُلْنَا اهْبِطُوا

بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...» (بقره، ۳۶ و اعراف ۲۴) دارد.

۱۷. بیت ناظر بر آیه «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (حجر، ۷۲)» در سوگند خوردن خدا به جان

حضرت محمد (ص) است.



۱۸. به حدیث قدسی «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ» در آفرینش هستی به خاطر وجود حضرت رسول (ص) اشاره دارد.

۱۹. آیه ۱، سوره الضحی؛ که شأن نزولش در ردّ طعنۀ دشمنان رسول خدا (ص) می‌باشد.

۲۰. اشاره دارد به حدیث لا اُحصى ثناءً علیک أنتَ كما اُثّبت علی نَفْسِکَ.

۲۱. عقده رأس: جوزهرسر، یکی از دو نقطه تقاطع میان فلک حامل و فلک مایل قمر. (مصفی، ۱۳۶۶، ص ۳۰۸).

۲۲. عقده ذنب: جوزهر دُم؛ عقده رأس و ذنب، اشاره به کسوف خورشید مطابق باور عامیانه که در دهان اژدها واقع می‌شود، دارد. (همان، صص ۵۲۵-۵۲۴)؛ جوزهر: در نجوم اسلامی، نقطه تقاطع فلک حامل و فلک مایل قمر است که عبارت از دو نقطه می‌باشد، یکی را عقده رأس و دیگری را عقده ذنب و هر دو را جوزهرین یا عقدتین رأس و ذنب گفته اند (همان، ص ۱۷۲).

۲۳. جذر اصم، آن چنان است، هر عددی که چون آن را مجذور فرض کنند، برای آن جذر سالم به هم نرسد مگر آن که کسر در او واقع شود (غیاث).  
نظامی نیز گوید:

نظم اثر آن چنان نماید کز جذر اصم زبان گشاید

(سبعه نظامی، ۱۳۶۳، لیلی و مجنون، ص ۴۰)

۲۴. التزام او در به کار بردن ردیف‌های زین، دست، پا، سر، نرگس، برف، چشم، شکوفه، روشن، پرده و ... و برون شد توانمندانه او در سرایش چنین قصایدی مردّف، از احاطه او بر لفظ و معنی حکایت دارد؛ او در ردیف، گاه، هنجارشکنی می‌کند. (ر.ک: پی نوشت شماره ۹)

۲۵. مطلع بسیاری از قطعات کمال، مصرع است؛ یعنی مصراع اول و دوم بیت آغازین هم قافیه است.

۲۶. صُدره: سینه پوش، پیراهن نیم تنه و غیر آن (غیاث).

۲۷. چون اختلاف نظر در این صنعت ادبی وجود دارد، چنانکه شمس الدین قیس رازی در "المعجم فی معاییر اشعار العجم" (ص ۳۳۸) و سید حسن سادات ناصری در "فنون و صنایع ادبی" (ص ۷۱) آن را "ردّ الصّدر الی العجز" می‌نامند و جلال الدین همایی در "فنون بلاغت و صناعات ادبی" (ص ۶۷) و رشید الدین وطواط در "حدایق السّحر فی دقایق الشّعر" (ص ۲۴-۱۸) همان را "ردّ العجز علی الصّدر" می‌نامند، بنابراین اصطلاح «تصدیر» را برگزیدیم.

۲۸. بخشی از آیه ۱۷ سوره انفال: "... ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَکِنَ اللهُ رَمَى."

۲۹. برگرفته از آیه ۱۲۵ سوره عمران: "... يُمِدِّدْکُمْ رَبُّکُمْ بِخَمْسَةِ اَافٍ مِنَ الْمَلَائِکَةِ مُسَوِّمِینَ."

۳۰. عُراضه: آنچه مسافر برای دوستان خود تحفه بیارد (غیاث).

۳۱. خایسک: پتک، چکش (برهان).

۳۲. شیخ الاسلام ابو حفص عمر بن محمد بن عبدالله ملقب به سهروردی شافعی، دارای تألیفات گرانقدری است که "عوارف المعارف" او از امّهات متون صوفیه و مشتمل بر شصت و سه باب است؛ وی با تألیفات گرانقدر خویش و روش علمی در تصوف و تربیت شاگردان ارزنده، طریقه‌ای بنیان نهاد که بسرعت در بیشتر قلمرو اسلامی نفوذ کرد و رایج گردید و پیروان فراوانی یافت؛ بهاء الدین زکریا مولتانی، فخرالدین عراقی و امیر حسینی هروی از تربیت یافتگان و شاگردان این طریقتند (برای اطلاع بیشتر ر.ک: عوارف المعارف، ص ده تا بیست و هفت).

نجم الدین رازی صاحب "مرصاد العباد" همنشینى او را "سعادتى بزرگ و دولتى شگرف" مى‌شمرد و سعدى از خاطره مصاحبت او چنین یاد مى‌کند:

مرا شیخ دانای مرشد شهاب دو اندرز فرمود بر روی آب

یکی آن که در جمع بدبین مباش دگر آن که در نفس خودبین مباش

ترجمه نامه چنین است: این فقیر ناتوان به آقا کمال الدین اسماعیل - دامت برکته - درود گفته به دعای خیر یاریش می‌کند و هشدار می‌دهد که وقتی خداوند برای بنده‌ای خیر دنیا و آخرت خواهد، او را به تحصیل رضای خویش موفق می‌دارد. رضای خدا به تزکیه نفس است و آن جز به پرهیز از ردائتها حاصل نمی‌شود. از جمله ردایل آلودگی اعضا به مناهى شرعیه است؛ و پاکی آن به توبه نصوح، و درستی و قبول توبه به دوام رعایت و محاسبه بستگی دارد؛ و اگر محاسبه به نفسهای او مقرون نگردد، به ادای فریضه نماز، مقرون می‌شود. آنچه برای او یا بر اوست [امر و نهی یا واجب و حرام] از هر دو فریضه است، چنانکه از ادای فریضتین محفوظ گردد، خدای تعالی را سپاسگزار شود. و اگر مفتون قول و فعلی شد، باید توبه کند؛ زیرا مؤمن مفتون باید از ردیلتهای اخلاقی (همچون کمبینی و حسد و دورویی و تظاهر با مردم) توبه کند، وقتی از آن ردایل پاک شد، نور آن پاکی در باطن وی سریان یافته به ردیلتهای باطنی آگاهش می‌کند تا از آنها اجتناب ورزد و در تبدیل آنها از خدای بزرگ استعانت جوید. در این صورت در زمره ارباب مراقبه درآمده، برون وی در حمایت محاسبه و درونش در پناه مراقبه قرار می‌گیرد، و وجود ذهنی و عینی او پاکیزه می‌شود. وقتی هستی عینی و ذهنی پاک شد، عبادت و نمازش کمال می‌یابد و به مقام *لَمْ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ* [خدایی را که نبینم نمی‌پرستم (منسوب به حضرت علی (ع))] می‌رسد و نیایش او به نیایش فرشتگان متصف می‌شود. لذا باید در دنیا از جاه و مال بپرهیزد و زهد را شعار و دثار خود سازد و از کسانی باشد که در حقیقت گفته شده: *لَا تَطْمَعُ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أَنْتَ تُرِيدُ الْمَنْزِلَةَ عِنْدَ النَّاسِ* [در حالی که نزد مردم جویای جاه و مقامی، از خداوند درجه و مقامی را طمع مدارا، از قلّه رفیع صدق و اخلاص بالا رود و از گروهی شود که خود گفتن و خود خواستن را در هیأت نماز نفی می‌کنند، قالب خود به صفت قلبش متصف سازد که از خشوع و خضوع در نماز و قرائت قرآن، تن در اختیار دل قرار می‌گیرد و معنی آنچه تلاوت می‌کند، جانشین حدیث نفس می‌شود. این است ثمره پاکی در وجود عینی و ذهنی و *مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ*. [عنکبوت، ۲۹] (سهروردی، ۱۳۷۴، مقدمه قاسم انصاری، صص بیست و دو و بیست و سه).  
متن عربی این نامه در صص ۳۵۸-۳۵۷ "بیاض تاج الدین احمد وزیر" (۷۸۲ هـ. ق) ثبت است، نیز در دیوان کمال الدین اسماعیل به تصحیح حسین بحر العلومی، صص نه و ده آمده است.

## منابع

- ۱- قرآن کریم، خط عثمان طه، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، چ سوم، انتشارات پیام آزادی، تهران، ۱۳۸۳.
- ۲- براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران (از فردوسی تا سعدی، نیمه دوم) ترجمه غلامحسین صدری افشار، چ دوم، انتشارات مروارید، تهران، ۲۵۳۷.
- ۳- برهان، محمد حسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، چ پنجم، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۲.

- ۴- تاج الدین وزیر، احمد بن محمد، بیاض تاج الدین احمد وزیر، تصحیح علی زمانی علویجه، ج ۲، چ اول، نشر ذخائر اسلامی، قم، ۱۳۸۱.
- ۵- جمال الدین عبدالرزاق، دیوان، تصحیح حسن وحید دستگردی، چ دوم، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۶۲.
- ۶- جوینی، عطا ملک، تاریخ جهانگشای، تصحیح محمد قزوینی ج ۲، چ سوم، انتشارات بامداد / ارغوان، تهران، ۱۳۶۷.
- ۷- حافظ، خواجه شمس الدین محمد، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، [بی‌چا]، انتشارات مجلس، تهران، ۱۳۲۰.
- ۸- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل، دیوان، تصحیح سیدضیاء الدین سجادی، چ دوم، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۵۷.
- ۹- خواجه نصیرالدین طوسی معیارالاشعار، با تصحیح جلیل تجلیل، چ اول، انتشارات جامی / ناهید، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۰- دولتشاه سمرقندی، تذکره الشعراء، به همت محمد رضانی، چ دوم، انتشارات پدیده (خاور)، تهران، ۱۳۶۶.
- ۱۱- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه (دوره جدید)، چ اول، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۳-۱۳۷۲.
- ۱۲- رشید الدین و طواط، حقایق السحر فی دقائق الشعر، به تصحیح عباس اقبال، انتشارات کتابخانه طهوری / ابن سینا، تهران، ۱۳۶۲.
- ۱۳- ربیکا، یان، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه ابوالقاسم سرّی، ج ۱، چ اول، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۳.
- ۱۴- زیدری نسوی، شهاب الدین محمد، سیرت جلال الدین مینکبرنی، تصحیح مجتبی مینوی، چ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵.
- ۱۵- سادات ناصری، سید حسن، فنون و صنایع ادبی، [بی‌چا]، شرکت چاپ و نشر ایران، تهران، ۱۳۷۱.
- ۱۶- سعدی، مشرف الدین مصلح بن عبدالله، بوستان (سعدی نامه) تصحیح غلامحسین یوسفی، چ دوم، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۷- سهروردی، شهاب الدین عمر، عوارف المعارف، ترجمه ابو منصور بن عبدالمؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، چ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.
- ۱۸- شمس الدین قیس رازی، المعجم فی معاییر اشعار العجم، تصحیح محمد قزوینی، با مقابله و تصحیح مدرّس رضوی، انتشارات کتابفروشی تهران، تهران، [بی‌تا].
- ۱۹- شمیسا، سیروس، سبک شناسی شعر، چ اول، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۴.
- ۲۰- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، چ ششم، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۵۲.
- ۲۱- غیاث الدین محمد رامپوری، غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، چ اول، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- ۲۲- کمال الدین اسمعیل اصفهانی، دیوان، به اهتمام حسین بحر العلومی، [بی‌چا]، انتشارات کتابفروشی دهخدا، تهران، ۱۳۴۸.
- ۲۳- مصفی، ابوالفضل، فرهنگ اصطلاحات نجومی، چ دوم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶.
- ۲۴- نصرالله منشی، کلیل و دمنه (ترجمه)، تصحیح مجتبی مینوی، چ سوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۱.

- ۲۵- نظامی، حکیم الیاس بن یوسف، سبعة حکیم نظامی (لیلی و مجنون)، تصحیح حسن وحید دستگردی، ج ۱، چ دوم، تهران، ۱۳۶۳.
- ۲۶- همایی، جلال الدین، تاریخ ادبیات ایران، چ اول، نشر هما، تهران، ۱۳۷۵.
- ۲۷- \_\_\_\_\_، فنون بلاغت و صناعات ادبی، چ پنجم، نشر هما، تهران، ۱۳۶۷.